



Genealogy of critical discourse analysis and the formation of radical democracy according to Mouffe

Moezddin Babakhani¹ - Zahra Nikpor² - Esmat Zarchini³

Abstract

The main issue of this article is that in the analysis of critical discourse, the relationship between democracy and what about political affairs? To answer this question, Laclau and Mouffe's discourse method has been used, on the basis of which the plurality of discourses in this method is considered. As a result, alienation and attention to the other are formed, so things are articulated randomly and as a result of the situation, and political and democratic affairs are formed, which are not rigid and change with the change of it changes due to the creation of new articulations and causes the formation of new discourses, and rival discourses always exist, and from the conflict and multiplicity of these discourses, a radical democracy is formed based on the transformation of friend and foe into rival. And ancestry is a kind of solidarity that does not lead to elimination. Also, the genealogy of critical discourse causes the differences and similarities of this method to be expressed and Nietzsche to be considered as influential in this method. The question of this research is: What factors are involved in the analysis of Laclau and Mouffe's critical discourse and the formation of a radical democracy? And the hypothesis of this article is that: the formation of a radical C-democracy in terms of Laclau and the language and the CIA by creating the logic of difference and not the equivalence used in liberalism or socialism, is an important factor in the transformation of antagonism (Enmity) to agony (competition) and this is because of the game-like aspect. Politics with non-zero sum algebra.

Keywords: Critical Discourse Genealogy, Radical Democracy, Laclau and Mouffe, difference logic

¹ Teymouri, ph.d of political thought, Graduated in Tarbiat Modares University, Iran **Bteymouri@yahoo.com**

² PhD student, Cultural Sociology, Islamic Azad University, Research Sciences Branch, Iran **Z.nikpour2011@gmail.com**

³ Master of political Science, North Tehran Branch, Iran.

Zarjini@yahoo.com



تبارشناسی تحلیل گفتمان انتقادی و شکل گیری

دموکراسی رادیکال از نظر موفه

معزالدین باباخانی تیموری^۱ - زهرا نیک بور^۲ - عصمت زرچینی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶

چکیده

در زمان کنونی پارادایم غالب در اندیشه سیاسی عبارت است از زبان، لذا در این پژوهش به این شکل گیری امر سیاسی که کلیت بخش و هستی شناختی است توجه می شود، مسئله اصلی این مقاله آن است که در تحلیل گفتمان انتقادی نسبت بین دموکراسی و امر سیاسی چگونه است؟ برای پاسخ به این مسئله از روش گفتمانی لاکلا و موفه استفاده شده است که بر این مبنا تکثر گفتمانها در این شیوه توجه می شود و یافته این مقاله عبارت است از اینکه از آنجای که در تحلیل گفتمان علت و معلول و ذات گرای نقشی ندارد و گفتمانها در نتیجه غیریت سازی و توجه به دیگری شکل می گیرد لذا امور به صورت تصادفی و در اثر موقعیت با یکدیگر مفصل بندی می شوند و امر سیاسی و دموکراسی شکل می گیرد که صلب نیست و با تغییر موقعیت دگرگون می شود و در اثر ایجاد مفصل بندی های جدید تغییر می نماید و باعث بروز شکل گیری گفتمان های جدید می شود و گفتمان های رقیب همواره وجود دارند و از تعارض و تکثر این گفتمانها دموکراسی رادیکال شکل می گیرد بر مبنای تبدیل دوست و دشمن به رقیب و ایجاد نوعی همبستگی که منجر به حذف نمی شود... همچنین تبارشناسی گفتمان انتقادی باعث می شود که تفاوتها و تشابه های این روش بیان شود و به نیجه به عنوان تأثیرگذار در این روش توجه شود. پرسش این تحقیق عبارت است از اینکه: در تحلیل گفتمان انتقادی لاکلا و موفه و شکل گیری دموکراسی رادیکال، چه عواملی دخیل می باشند؟ و فرضیه این مقاله عبارت است که: در شکل گیری دموکراسی رادیکال از نظر لاکلا و موفه زبان و امر سیاسی از طریق ایجاد منطق تفاوت و نه هم ارزی که در لیبرالیسم یا سوسیالیسم به کار می رود، عامل مهم در تبدیل انتاگونیسیم (دشمنی) به اگونیسیم (رقابت) است و این به دلیل وجه بازی گونه. سیاست با جمع جبری غیر صفر است.

واژگان کلیدی: تبارشناسی گفتمان انتقادی، دموکراسی رادیکال، لاکلا و موفه، منطق

^۱ دکترای علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Bteymouri@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکترای جامعه شناسی فرهنگی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران.

^۳ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال

مقدمه

نسبت بین زبان و سیاست و شکل‌گیری نظام سیاسی از دوران یونان مسئله اصلی بوده است. در اندیشه سیاسی و در طول تاریخ اندیشه با فراز و فرودهای مواجهه بوده است، این مقاله به این نسبت سنجی می‌پردازد و روشی که این مقاله سبران استوار است مبتنی بر تحلیل از نظر لاکلا و موفه است که وجه هستی‌شناسانه سیاست را در نظر می‌گیرند و امر سیاسی را حاصل تقابل بین دوست و دشمن در نظر می‌گیرند و انتقاد اصلی آن‌ها بر ذات‌گرایی و صلیت شکل‌گیری گفتمان‌ها است و از آنجا که در گفتمان موردتوجه لاکلا و موفه از تبارشناسی فوکو و کارل اشمیت و هژمونی‌گراشی است و ضمن توضیح نسبت بین زبان و سیاست به شکل‌گیری دموکراسی رادیکال از نظر لاکلا و موفه پرداخته شده است. از دلایلی که می‌توان بیان داشت که چرا لاکلا و موفه به جای «سیاست» از «امر سیاسی» استفاده می‌نمایند عبارت است از اینکه در اندیشه این دو متفکر وجه «هستی‌شناسی» نسبت به «معرفت‌شناسی» از اولویت قرار دارد و همچنین در نظر گرفتن «گفتمان» در جهت توجه به «امر سیاسی» است، زیرا به کلیت‌های شکل‌گیری سخن توجه می‌شود و نه مانند سیاست به «تجسد» و جزئی‌نگری سیاست که توسط هابز و یا ماکیاولی بیان شده. منظور از تبارشناسی نیز در مفهوم نیچه ای آن است که بعدها فوکو در روش تبارشناسی خود به کاربرد، به این معنا که منظور تبار به معنای ریشه نیست، بلکه به معنای شکل‌گیری رژیم حقیقت بر مبنای قدرت است که در ادبیات لاکلا و موفه از آن به «هژمونی» تعبیر می‌شود. نکته حائز اهمیت در تبارشناسی از نظر فوکو و لاکلا و موفه آن است که «ذات» به معنای جوهر که در یونانی به آن «اوسیا» و در زبان لاتین به آن «اسانس» گفته می‌شود در نظر گرفته نمی‌شود و تفکر تبارشناسانه در لاکلا و موفه و فوکو، ضد ذات‌گرایانه است و آن‌ها در گفتمان به دنبال شکل‌گیری هویت‌های سیال می‌باشند که بر اساس آن «دموکراسی رادیکال» شکل می‌گیرد.

مسئله دموکراسی رادیکال در لاکلا و موفه با شکل‌گیری دموکراسی نمایندگی از نظر جان لاک و یا دموکراسی مستقیم که در یونان و بعدها ژان ژاک روسو از آن نام می‌برد متفاوت است، در جان لاک دموکراسی بر اساس نظریه اکثریت است و وجه قراردادی و حقوقی دارد که بر مبنای رضایت شهروندان است و در روسو نیز بر اساس شکل‌گیری اراده عمومی نه اراده اکثریت است که شامل اراده اکثریت و اقلیت است که در حکومت جمهوری و بر اساس خواست مردم شکل می‌گیرد ولی از نظر لاکلا و موفه قراردادی مطرح نیست و تنها مفصل‌بندی‌های گفتمانی است که دموکراسی شکل می‌گیرد به این معنا که در این‌گونه از دموکراسی برخلاف جان لاک که مبنای شکل‌گیری قرار داد و دموکراسی نمایندگی عقلانیت بوده و یا در روسو که مبنای شکل‌گیری قرار داد و دموکراسی قانون و تعهدی بوده که شخص با خود می‌بندد و مبتنی بر اراده آزاد بوده، در لاکلا و موفه این موارد نیست و تنها تبدیل دشمنی به رقابت است که تنها مبتنی بر عقلانیت و شکل‌گیری قانون و عدالت نیست بلکه می‌تواند بر مبنای میل و یا حتی خارج از عقلانیت است، لذا این نوع دموکراسی را می‌توان راه سومی یاد نمود که در آن نه لیبرالیسم و عقلانیت موجود در آن در نظر گرفته می‌شود و نه اندیشه‌های مارکسیستی که تأکید بر مبارزه طبقاتی و تضاد دائم دارد. با توجه به این موارد پرسش این تحقیق عبارت است از اینکه: در تحلیل گفتمان انتقادی لاکلا و موفه و شکل‌گیری دموکراسی رادیکال، چه عواملی دخیل می‌باشند؟ و فرضیه این مقاله عبارت است که: در شکل‌گیری دموکراسی رادیکال از نظر لاکلا و موفه زبان و امر سیاسی از طریق ایجاد منطق تفاوت و نه هم‌ارزی که در لیبرالیسم یا سوسیالیسم به کار می‌رود، عامل مهم در تبدیل انتاگونیسم (دشمنی) به اگونیسم (رقابت) است و این به دلیل وجه بازی‌گونه، سیاست با جمع‌جبری غیر صفر است.

تفاوت بین زبان و گفتمان (سخن)

در مورد شکل‌گیری بحث زبان در سیاست می‌توان از دوره یونان و دیالوگ کراتیلوس افلاطون استناد داشت و بعدها نیز از طریق ارسطو و سپس در دوران قرون وسطی و سپس از

طریق اندیشه‌های ویتگنشتاین در تراکتاتوس که نظریه تصویری زبان را ارائه نمود و سپس در دوره دوم فکری وی که بحث بازی‌های زبانی را ارائه نمود اشاره داشت. نکته حائز اهمیت آن است که نباید واژه زبان و گفتمان را یکسان تلقی نمود. فردیناند دوسوسور در کتابی که بعد از مرگ وی به چاپ رسید به نام دوره زبان‌شناسی عمومی تفکیکی بین زبان و گفتار ارائه می‌دهد. از نظر دوسوسور زبان عبارت است از ترکیب امر گفته‌شده و گفته‌نشده و گفتار عبارت است از امر گفته‌شده، لذا زبان از نظر دوسوسور می‌تواند در ساختار ناخودآگاه نیز قرار گیرد، نکته حائز اهمیت آن است که دوسوسور و شاگرد وی لوی استرواس تأکید بر زبان می‌نمایند. جاناتان کالر در کتابی که در مورد دوسوسور نگاشته است بیان می‌دارد که آنچه باید در تحلیل یک‌زبان موردنظر قرار گیرد، بررسی عمل سخن گفتن نیست بلکه تعیین واحدها و قواعد ترکیب است که نظام زبانی را پدید می‌آورد. زبان یا نظام زبانی، موضوعی منسجم و قابل تحلیل است، زبان نظامی از نشانه‌هاست که تنها عامل اساسی در آن، پیوند معانی (مدلول‌ها) و تصورات صوتی (دال‌ها) است (جاناتان کالر، ۱۳۹۰: ۳۲) و زبان عبارت است از ارتباط تناظری بین دال و مدلول که تشکیل نشانه را می‌دهد؛ اما در مورد روش تحلیل گفتمان ملاک امر گفته‌شده یا دیکورس است و نه زبان و به عبارت دیگر ملاک سخن است یعنی برخلاف دوسوسور که از واژه آغاز می‌نماید در تحلیل گفتمان از سخن آغاز می‌شود و اینکه سخن گفته‌شده در چه شرایطی مطرح می‌شود. تحلیل گفتمان به «سخن کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» نیز ترجمه‌شده است (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸). از این حیث، تحلیل گفتمان یک رویکرد میان‌رشته‌ای پیچیده و گسترده‌ای است که شامل رویکردهای روش‌شناختی و نظری متفاوت از زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی است.

روش‌شناسی

در زمینه روش‌شناسی ذکر این نکته حائز اهمیت است که رویکرد لاکلا و موفه شامل ترکیبی از نگاه تبارشناسی فوکو و هژمونی گرامشی و تضاد و تفاوت کارل اشمیت است و

در نهایت آن‌ها به این مسئله پاسخ می‌دهند که تضاد همواره وجود دارد ولی این تضادها می‌بایست از حالت اتاگونیسیم و حذفی منجر به آگونیسیم و رقابتی و غیر حذفی باشد و برای توضیح این وارد از این عناوین در روش خود استفاده می‌نمایند که به تفضیل در ادامه مقاله به آن می‌پردازیم و اجزاء روش شناسانه گفتمان انتقادی لاکلا و موفه عبارت‌اند از گفتمان، دال شناور، ضدیت و ستیز، هژمونی، قدرت گفتمان از نظر لاکلا در کتاب هژمونی و استراتژی رادیکال عبارت است از یک کلیت (توتالیته) ساختاریافته است که در نتیجه عمل مفصل‌بندی شکل می‌گیرد (لاکلا، ۱۳۹۶، ۱۰۵)؛ بنابراین از نظر لاکلا گفتمان یک کلیت است و وقتی وارد گفتمان می‌شویم با رویدادها مواجه می‌شویم و گفتمان ماهیتی ساختاری دارد.

مؤلفه‌های تشکیل دهنده گفتمان در لاکلا و موفه

مفصل‌بندی: اصلاحی است که لاکلا از گرامشی گرفته است و بر اساس روابط امکانی است که مفصل‌ها بر اساس قدرت شکل می‌گیرند برای مثال مفصل‌بندی لیبرالیسم بر مبنای آزادی است و مفصل‌بندی سوسیالیسم بر اساس عدالت است.

دال‌های شناور و دال‌های تهی: در لاکلا رابطه دال با دال در نظر گرفته می‌شود و نه دال با مدلول و این زنجیره دال‌ها که شناور است دائماً در حال تغییر است و بر اساس ستیز و تفاوت شکل می‌گیرد. همچنین در لاکلا و موفه برای توضیح روند استعاری شدن، از مفهوم دال‌های تهی استفاده می‌نماید، دال‌های تهی بازنمای وضع مطلوب و آرمانی را بر عهده دارد و پویای جامعه و سیاست به تولید این دال‌ها وابسته است (منوچهری، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

هژمونی، عناصر، لحظه‌ها: از نظر لاکلا و موفه در سه سطح رخ می‌دهد که عبارت است از اینکه طبقات اجتماعی مسلط بر اساس هویت‌های تصادفی و فاعل گفت‌وگو و هستی‌های تصمیم‌ناپذیر که بیرون از گفتمان می‌باشند شکل می‌گیرد مانند نظام آپارتاید (هوراث، ۱۳۹۷: ۱۸۳). عناصر، دال‌ها یا نشانه‌های می‌باشند که هر گفتمان می‌کوشد به آن

معنا دهد، عناصر دال‌های شناوری می‌باشند که در درون یک گفتمان جای نگرفته بلکه از آن طرد و ایزوله می‌شود و بریده از گفتمان‌های حاکم می‌شوند. لحظه‌ها دال‌های است که در درون یک گفتمان و حول دال مرکزی به‌طور موقت و نسبی تثبیت شده‌اند (مقدمی، ۱۳۹۰:۱۰۱).

امر سیاسی و فضا: لاکلا، این دو مفهوم را در مقابل هم قرار می‌دهد و فضا را شامل تخیل کمال و گفتمانی می‌داند که ادعای پاسخ به تمام مشکلات و تعارضات را دارد، امر سیاسی عرصه نزاع است (منوچهری، ۱۳۹۳:۱۲۶).

قابلیت دسترسی: لاکلا و موفه برای توضیح چگونگی تبدیل یک اسطوره به گفتمان مسلط، از مفهوم قابلیت دسترسی استفاده می‌نماید، به این معنا که تنها در دسترس بودن می‌تواند پیروزی یک گفتمان خاص را تضمین نماید و آن را به افق تصویری جامعه تبدیل نماید (منوچهری، ۱۳۹۳:۱۲۴).

قدرت: از دیگر مفاهیم کلیدی در نظریه گفتمان لاکلا و موفه، قدرت است. قدرت نزد موفه و لاکلا عبارت است از تعریف فوکو از قدرت و قدرت را پراکنده می‌داند، در مفهوم قدرت موقعیت سوژگی را مطرح می‌نماید و شرایطی است که سوژه شکل می‌گیرد (مقدمی، ۱۳۹۰:۱۰۵).

هستی‌شناسی روش تحلیل گفتمان

در نظریه‌های گفتمان با تقدم هستی‌شناسی نسبت به معرفت‌شناسی مواجه هستیم و در نوع تحلیل گفتمان انتقادی مدرن که می‌توان از هابرماس و کارل اتوآپل نام برد معرفت‌شناسی در نظر گرفته می‌شود ولی در تحلیل گفتمان انتقادی پسا مدرنیسم مانند فوکو، دریدا، فرکلاف، لاکلا و موفه، ون دایک تنها هستی‌شناسی موردنظر است زیرا در این شیوه از تحلیل گفتمان انتقادی به ساختار معرفتی سوژه پرداخته نمی‌شود، بلکه تنها ساختار وجودی سوژه موردنظر است. لذا می‌توان تقسیم‌بندی را بر مبنای هستی‌شناسی از گفتمان‌های انتقادی در نظر گرفت

طبقه‌بندی هستی‌شناسانه تحلیل گفتمان انتقادی

در این مورد می‌توان به تحلیل گفتمان انتقادی کلاسیک-تحلیل گفتمان انتقادی مدرن و تحلیل گفتمان انتقادی پسا مدرن قائل شد.

تحلیل گفتمان انتقادی کلاسیک

در این دوره تاریخی از تحلیل گفتمان انتقادی که مورد نظر یونان باستان است هیچ تفکیکی را نمی‌توان بین زبان و سخن بیان نمود و زبان و سخن امری درهم‌تنیده هستند. در سرنمون این دوره ارسطو را در نظر می‌گیرم، زبان از نظر ارسطو نه تنها مرتبط با طبیعت یا فوسیس ادمی است بلکه خود زبان علاوه بر اینکه ذات انسان را تشکیل می‌دهد زیرا ارسطو در رساله درباره نفس مطرح می‌نماید که نفس انسان با نفس کل عالم مرتبط است و به عبارت دیگر نفس کلی با نفس جزئی مرتبط است و نفس یا پسوخه شامل نفس گیاهی، حیوانی، انسانی است و نفس انسانی علاوه بر اینکه نفس گیاهی و حیوانی را در برمی‌گیرد علاوه بر آن ویژگی نفس انسانی عبارت است از نطق (لوگوس) یا سخن و به عبارت دیگر آن چیز که انسان را از سایر موجودات جدا می‌نماید زبان است از نظر ارسطو (ارسطو، ۹۴-۱۳۴۹:۱۲۳).

زبان در ارسطو مرتبط با واقعیت و اندیشه است و این موضوع را وی در اخلاق نیکوماخس نیز بیان می‌نماید از نظر ارسطو واقعیت امری بیرونی است که شخص می‌بایست به کشف آن پردازد و این نگاه ارسطویی برخلاف نگاه تحلیل گفتمانی فرکلاف و لاکلا و موفه و دریدا و فوکو است زیرا در این نگاه‌ها همه چیز زبان است یعنی واقعیت و اندیشه را هم‌زبان در برمی‌گیرد ولی در ارسطو زبان مرتب با واقعیت و اندیشه است برای کشف حقیقت لذا زبان در عرصه دیالکتیک، رتوریک برای ارسطو موضوعیت دارد (ریچارد ماکیون، ۱۹۴۶:۱۹۳). همچنین با مطالعه در آثار ارسطو این موضوع را در خواهیم یافت که شان زبان در ارسطو شامل شان سخن گفتن و شأن تفسیر نمودن نیز است که این شان تفسیر

نمودن زبان در رساله در باب عبارت ارسطو قابل بررسی است و همین وجه از ارسطو است که باعث شده است که تفاسیر هرمنوتیکی از وی صورت بگیرد (امر ایگوم، ۲۰۱۷: ۴۳).

تحلیل گفتمان انتقادی مدرن

در گفتمان مدرن جریان‌های فکری زیادی را می‌توان قابل ملاحظه دانست ولی از نظر در بررسی سوژه در گفتمان مدرن می‌توان این گفتمان را به سه دسته تقسیم نمود: ۱- گفتمان متأثر از دکارت که در نوام چامسکی خود را نشان می‌دهد. ۲- گفتمان ساختارگرایی که تحت تأثیر سوسور است، ۳- گفتمان انتقادی تحت تأثیر ویتگنشتاین متأخر که تأثیرگذار بر اشخای نظیر هابرماس و کارل اتوایل که در آن سوژه نقش برجسته ای دارد، ۴- گفتمان متأثر از اندیشه پدیدارشناسانه هوسرل که در شوتس و برگر و لاکمان و فیلسوفان پراگماتیسم خود را نشان می‌دهد، ۵- گفتمان ناشی از پدیدارشناسی نیچه و هایدگر که در جریان پسا مدرنیسم و فوکو و گفتمان انتقادی اشخاصی مانند فرکلاف، ووداک، دریدا، لاکلا و موفه مطرح می‌شود. نکته حائز اهمیت آن است که جریان هرمنوتیک را نباید با جریان تحلیل گفتمان انتقادی یکی بدانیم زیرا در جریان هرمنوتیک سوژه حضور دارد ولی در گفتمان انتقادی چنین نیست و به جز یک شاخه آنکه در اپل و هابرماس مطرح است.

چهارچوب مفهومی تبارشناسی تحلیل گفتمان انتقادی

دیوید هوراث در کتاب گفتمان بیان می‌نماید که گفتمان کاوی انتقادی یکی از روش‌های رایج کیفی در عرصه علوم سیاسی، علوم اجتماعی، ارتباطات، زبان‌شناسی انتقادی است. این تحلیل رابطه دیالکتیکی بین گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت قائل است و می‌کوشد نشان دهد که ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و نابرابری‌ها در زبان بازتاب یافته و از طریق زبان به انتقاد می‌پردازد (هوراث، ۱۳۹۷: ۱۷) منظور از انتقاد در تحلیل گفتمان انتقادی به نظر می‌رسد که بیشتر معطوف به وجه کانتی آن است، یعنی حد و حدود گفتمان مشخص شود و اینکه هر گفتمانی در دیسپلین خود شکل می‌گیرد و گفتمان امری اجتماعی است که سبب تغییر و دگرگونی می‌شود. گفتمان اصطلاحی گسترده دامن، چندوجهی، چند

سطحی و با تعریف‌های متفاوتی است. گفتمان مجموعه‌ای از مفاهیم، انگاره‌ها، ایستارها، اصلاح‌ها و معانی را یکپارچه کرده و گستره‌ای بسطی، از ادبیات و زبان‌شناسی تا جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، علوم رسانه و ارتباطات، روان‌شناسی، فلسفه و دیگر حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی را پوشش می‌دهد. فرکلاف بیان می‌دارد که اصطلاح گفتمان به کل فرایند تعاملی اشاره داشته و متن تنها بخشی از آن است.

تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف

فرکلاف اندیشمند گفتمان انتقادی است و متن را تنها به‌مانند نوشتار در نظر نمی‌گیرد (رضائی پناه، ۱۳۹۵: ۳۰) بلکه متن کل زندگی روزمره و روید نورمن فرکلاف، تحلیل انتقادی را روشی می‌داند که در کنار سایر روش‌ها برای بررسی تغییرات اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته می‌شود و مرجعی است که در نزاع علیه استعمار و سلطه، مورد استفاده قرار می‌گیرد (پارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۰۵). در واقع فرکلاف، گفتمان انتقادی را توسعه یک چارچوب تحلیلی (تئوری و متد) برای مطالعه زبان در رابطه با قدرت و ایدئولوژی می‌داند (Amalsaleh & Rahimi, 2008:118). فرکلاف در تحلیل گفتمان انتقادی از روش‌شناسی (متدولوژی) پژوهشی سه لایه صحبت می‌نماید: توصیف، تفسیر، تبیین. منظور از توصیف عبارت است از آنچه در متن آمده است و تأکید بر مشخصه‌های متنی و زبان‌شناختی می‌نماید مانند استفاده از دستور زبان در متن در سویه تفسیری از سوی معناشناختی و ایدئولوژی استفاده می‌نمایم و در سطح تبیینی به رابطه زبان و سیاست از طریق نظریه اجتماعی توجه می‌نمایم و وجه انتقادی فرکلاف آن است که گفتمان از اجتماع جدا نیست و وجه کاملاً واقع‌گرایانه دارد. فرکلاف، تعریف میل فوکو از گفتمان را با چارچوب نظام‌مندی از تحلیل متنی بر یک تحلیل زبان‌شناختی از متن ادغام نموده (میلز، ۱۳۹۳: ۱۵۹، به نقل از رهنما: ۱۳۹۹: ۲۸۹). فرکلاف معتقد است که ساختارهای کلان جامعه، ساختارهای خرد گفتمان را تعیین می‌نماید و ساختارهای گفتمانی نیز به نوبه خود، ساختارهای ایدئولوژیک گفتمانی را بازتولید می‌کنند (آقاگلزاده، ۱۳۹۴: ۱۵۱). در مقایسه با

لاکلا و موفه به نظر می‌رسد سویه‌های هستی‌شناسانه واقع‌گرای فرکلاف به مراتب بیشتر از لاکلا و موفه است و لاکلا و موفه در سطح تفسیر و توصیف قرار دارند و نه تبیین.

تحلیل گفتمان انتقادی ون دایک

ون دایک تحلیل گفتمان اجتماعی-شناختی را مطرح نموده و بیان داشته است که ایدئولوژی بر ساختارهای ذهنی انسانی اثر می‌گذارد و انتخاب واژگان به نوع سبک متأثر از ایدئولوژی هستند، تا تحت تأثیر مقوله‌های نحوی مانند ساخت‌واژه و ساخت جمله است، به بیان ون دایک واژگان بر اساس دیدگاه‌های شخصی و وابستگی ایدئولوژی در کنار هم می‌اندیشند و گفتمان را شکل می‌دهند. بر پایه نظریه ون دایک هنگامی که فردی درباره خودگروه‌هایش فکر می‌نماید و با گروه‌های دیگر در ستیز است، برای دفاع از خود و گروهش به راهبردی کلی در گفتمان‌ها دست می‌یابد. ون دایک از مربع ایدئولوژیک می‌گوید که عبارت است از: ۱- بیان و تأکید بر اطلاعاتی که مشتمل بر نکته‌های مثبت درباره ما است. دو: بیان و تأکید بر اطلاعاتی که مشتمل بر نکته‌های منفی درباره دیگران است، ۳- توقیف و رفع تأکید از اطلاعاتی که دارای نکته‌های منفی درباره ما است، ۴- توقیف و رفع تأکید از اطلاعاتی که مشتمل بر نکته‌های مثبت درباره دیگران است (غنچه نژاد، ۱۳۹۹: ۱۳۸). از نظر ون دایک گزاره‌های مورد اشاره را می‌توان به دو گزاره کلی کاهش داد: ۱- توصیف مثبت گروه ما، دو: توصیف منفی گروه دیگران.

ون دایک که وی نیز جزء اندیشمندان تحلیل گفتمان انتقادی است، بیان می‌نماید که باید علوم سیاسی و اجتماعی را، به صورتی عام، در نظر بگیریم و تعریف سیاسی به‌سختی می‌تواند از تعریف سیاست و امر سیاسی اجتناب نماید و از دیگر سو سیاست و نیز امر سیاسی چیزی نیست که یک تعریف واحد و بدیهی و مورد توافق همگان باشد. در واقع از نظر ون دایک کل رشته علوم سیاسی پاسخ به چنین پرسشی است و با توجه به مطالعات علوم سیاسی، ممکن است سیاست نه تنها بازیگران، رویدادها، رویارویی‌ها، بافت‌ها، کنش‌ها و گفتمان‌ها بلکه فرایندهای سیاسی، سیستم‌های سیاسی (مانند کمونیسم) و

ایدئولوژی‌های سیاسی مانند لیبرالیسم و روابط گروهی سیاسی مانند قدرت، نابرابری و هژمونی و سرکوب را در برمی‌گیرد (ون دایک، ۱۳۹۵: ۱۵-۱۱). ون دایک در مقاله ای به نام تحلیل گفتمان انتقادی بیان می‌نماید که تحلیل گفتمان انتقادی به‌مانند یک پراکتیس تحلیلی و یک‌جهت پژوهشی در میان بیاری دیگر در مطالعه گفتمان نیست، بلکه چشم‌اندازی انتقادی است که می‌تواند در همه زمینه‌های مطالعات گفتمان مانند دستور گفتمان، تحلیل محاوره (مکالمه کاوی)، کاربردشناسی گفتمان، بلاغت، سبک‌شناسی، تحلیل روایت، تحلیل استدلال، تحلیل گفتمان چند نما (مالتی مودال) و نشانه‌شناسی اجتماعی، زبان‌شناسی اجتماعی، قوم‌نگاری ارتباط یا روان‌شناسی پردازش گفتمان یافت می‌شود، از نظر ون دایک تحلیل گفتمان انتقادی، مطالعه گفتمان بر پایه یک نگرش است (ون دایک، ۱۳۹۷: ۸۲).

از نظر ون دایک نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت نیز جزء تحلیل گفتمان انتقادی است و گفتمان انتقادی تنها به پسا مدرنیسم محدود نمی‌شود. وندایک، (گفتمان انتقادی تحلیل گفتمان انتقادی) را نوعی تحلیل گفتمان می‌داند که روش‌های سوءاستفاده از قدرت اجتماعی، سلطه و نابرابری و نیز مقاومت متون دریافت‌های اجتماعی و سیاسی در مقابل آن‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دهد. او معتقد است که با چنین روش تحلیلی، تحلیل‌گران گفتمان انتقادی در تلاش‌اند تا نابرابری‌های اجتماعی را کشف و افشا نمایند و درنهایت در مقابل آن ایستادگی کنند (Van Dijk, 1998: 1, & Amalsaleh, 2004: 28, Sajjadi). گفتمان انتقادی، تحلیل روابط دیالکتیکی بین گفتمان (شامل زبان و نیز اشکال دیگر فعل‌وانفعال‌ها مانند زبان بدنی) و عناصر دیگر کردارهای اجتماعی است (Fairclough, 2003).

دیوید کریستال (۱۹۹۲)، در تعریف تحلیل گفتمان انتقادی می‌گوید: «رویکردی به - تجزیه و تحلیل زبان است که هدف آن، آشکارسازی روابط پنهان قدرت و فرایندهای ایدئولوژیکی در زبان‌شناسی است» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱). هیلاری جنکس، گفتمان

انتقادی را این‌گونه تعریف می‌کند: «گفتمان انتقادی در جستجوی این است که گفتمان چگونه در روابط قدرت درگیر شده است» (Hoepfner, 2006: 5).

تفاوت تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف و ون دایک

از تفاوت‌های بین ون دایک و فرکلاف این است که در ون دایک بیشتر مدل‌ها ذهنی است و در فرکلاف مدل بر مبنای کنش‌های گفتمانی شکل می‌گیرد، در ون دایک بین ساختار اجتماعی و ساختار گفتمانی نسبت نیست، آن‌ها بر مبنای شناخت فردی و اجتماعی به یکدیگر مربوط و شناخت حلقه گمشده بسیاری از مطالعات می‌باشند، ون دایک به شناخت اهمیت می‌دهد و به سه بعد در گفتمان توجه می‌نماید: ۱- دلالت‌های ضمنی، دو: خودی و دیگران، ۳- هویت مشارکت‌کنندگان (ون دایک، ۱۷:۱۳۸۲)؛ اما گفتمان در فرکلاف شامل متن، تعامل، بافت اجتماعی است، فرکلاف از اصطلاح گفتمان برای اشاره به کل فرایند اجتماعی را بیان می‌نماید، که متن تنها بخشی از آن است و برای گفتمان به سه وجه متن، تعامل، بافت اجتماعی را در بردارد (فرکلاف، ۱۹۹۰: ۳).

تحلیل گفتمان انتقادی لاکلا و موفه

لاکلا و موفه در ارائه برداشت خود از گفتمان برای مفاهیم ذهنیت و عاملیت بسیار اهمیت قائل هستند و گفتمان از نظر لاکلا و موفه متأثر از فوکو و هابز و کارل اشمیت و گرامشی شکل گرفته است. اشمیت و لاکلا و موفه تع انسان را مانند هابز شرور می‌دانستند، شانتال موفه از نظریه پردازان متأخر در عرصه اندیشه سیاسی است در آثارش به بحث درباره موضوعاتی مانند لیبرالیسم، شهروند، پلورالیسم و دموکراسی لیبرال، جماعت از منظری ضد ذات گرایانه، آنتاگونیسم، آگونیسم و رادیکال دموکراسی موضوع محوری اندیشه موفه، بازاندیشی درباره امر سیاسی ویژگی حذف ناشدنی قدرت، هژمونی و آنتاگونیسم در عرصه سیاسی است. موف به بحث درباره تمایز مفهوم سیاست و امر سیاسی می‌پردازد و تلاش می‌نماید از بازآفرینی سیاست در قالب الگوی تحلیلی جدیدی پرده‌برداری نماید. که این مرزبندی موف منجر به طرح هستی‌شناسی جدید است. موف تحت تأثیر گرامشی و

فوکو است و نئومارکسیسم است، برخی از آثار او عبارت است از گرامشی و نظریه سوسیالیستی (تدوین کننده) (۱۹۷۹)، بازگشت امر سیاسی (۱۹۹۳)، ابعاد دموکراسی رادیکال، شهروندی و اجتماع (۱۹۹۵)، عمل‌گرایی یا ساخت شکنی (تدوین کننده) (۱۹۹۸)، دموکراسی مجادله‌ای و یا پلورالیسم آگونیستی (۱۹۹۹)، تناقض دموکراتیک (۲۰۰۰)، هژمونی و راهبرد سوسیالیستی که با همکاری ارنستو لاکلا نوشت و درباره امر سیاسی: تفکر در عمل (۲۰۰۵) می‌توان نام برد.

تبارشناسی سیاست و زبان بر اساس نگاه لاکلا و موفه

مفهوم امر سیاسی و سیاست را اندیشمندانی زیادی مورد توجه قرار داده‌اند، این مفهوم را از چند جهت می‌توان در نظر گرفت، یکی از جهت فلسفی و دیگری از جهت اندیشه سیاسی. از جهت فلسفی این مفهوم با متافیزیکی بودن یا متافیزیکی نبودن مرتبط است، متافیزیکی نه به معنای ماوراءالطبیعه بلکه به معنای امری کلی است و غیر متافیزیکی یعنی توجه به خود چیز است. برای مثال افلاطون هنگامی که در همپسته هفتم کتاب جمهور سخن می‌گوید از امر سیاسی سخن می‌گوید و نه از سیاست زیرا افلاطون فیلسوف را شخصی می‌داند که از مرحله حس گذر نموده است و به جهان معقول که جهان حقیقی و واحد است رسیده است و در واقع به ایده خیر رسیده است و فیلسوف در تمثیل غار باید برگردد به اجتماع افرادی که در زنجیر هستند و در دنیای حس زندگی می‌کنند تا آن‌ها را آزاد نماید و چنین فیلسوفی در برگشت به جامعه امکان دارد که دچار مشکلاتی شود و حتی جانش را مانند سقراط از دست بدهد، مسئله افلاطون آن است که هنگامی که از سیاست سخن می‌گوییم در واقع از خود سیاست سخن نمی‌گوییم و سیاست را مرتبط با ایده خیر و کلیت آن در نظر می‌گیریم بنابراین افلاطون از امر سیاسی سخن می‌گوید.

ارسطو و امر سیاسی

ارسطو در رساله سیاستش از امر سیاسی سخن می‌گوید زیرا در تقسیم‌بندی ارسطو که در بخش هشتم رساله سیاست وی انجام شده است در مورد تقسیم‌بندی حکومت‌های خوب و

بد بیان می‌نماید که ملاک حکومت خوب رسیدن به سعادت و ایجاد خیر عمومی است. ارسطو در تقسیم حکومت خوی به سه نوع حکومت اشاره می‌نماید که عبارت‌اند از: ۱- موناشرشی که خیر عمومی از طریق پادشاه برقرار می‌شود، ۲- آریستوکراسی: که خیر عمومی از طریق گروهی صورت می‌گیرد. ۳- پولیتی: که خیر عمومی از طریق جمهور مردم صورت می‌گیرد و حکومت بد را حکومتی می‌داند به این صورت که اگر به‌جای خیر عمومی توسط یک شخص این شخص به دنبال کسب ثروت برای خودش باشد حکومت تیرانی تبدیل به موناشرشی می‌شود و اگر اریستوکرات‌ها به دنبال منافع خود باشند حکومت آریستوکراسی تبدیل به الیگارشی می‌شود و اگر پولیتی و جمهور مردم به دنبال منافع خودشان باشند و به دنبال خیر عمومی نباشند حکومت دموکراسی که بدترین شیوه حکومت‌داری است شکل می‌گیرد از نظر ارسطو بهترین حکومت در شرایط ایدئال، موناشرشی است و در شرایط واقعی حکومت پولیتی یا جمهور مردم می‌باشند. به‌رحال ارسطو نیز از کلیتی به نام امر سیاسی سخن می‌گوید زیرا سیاست را منوط به خیر و مشارکت شهروندان و ایجاد بستر مناسبی از طریق دولت است که شهروندان به خیر برسند می‌داند.

ارسطو در رساله سیاست، کتاب دوم، بیان می‌نماید که بهترین شیوه حکومت آن است که همه‌ی انواع حکومت را دربرداشته است. از این‌رو، حکومت اسپارت را می‌ستاید، زیرا آن را تلفیقی از الیگارشی، پادشاهی و آریستوکراسی می‌نامد. در ارسطو، در اسپارت قدرت الیگارشی در دست اعضای مجلس سنا یا کهن‌سالان و اختیارات سلطنت در دست پادشاه و ریش‌سفیدان (افورها) است که از میان مردم عادی برگزیده می‌شدند و مؤلف‌های از دموکراسی را دربر داشتند (ارسطو، ۱۳۷۱: ۲۰۶).

کیکرو و سیاست

برای اولین بار در تاریخ اندیشه سیاسی به نظر می‌رسد کیکرو در خطابه خود به نام دو اینوتسیونه از سیاست سخن می‌گوید، کیکرو در این رساله از خود سیاست به معنای کسب

معاش و به دست آوردن چیزی سخن می گوید، این ایده کیکرو بعدها توسط ماکیاولی و توماس هابز دنبال شده به این معنا که ماکیاولی با تأکید بر عامل قدرت در سیاست و تفکیک هنجار اخلاقی از هنجار سیاسی و در نظر گرفتن مصلحت به معنای منفعت و پارادایم جدیدی را در سیاست ایجاد نمود وی نیز از خود سیاست سخن می گفت و نه امر سیاسی. همچنین هابز نیز با ایجاد مفهوم قرارداد اجتماعی و لویاتان از خود سیاست سخن می گوید و نه امر سیاسی. کیکرو (سیسرو) بیان می نماید که علم سیاسی خاصی وجود دارد که از جزئیات بسیار و مهمی تشکیل شده است. بخش بسیار بزرگ و گسترده آن فصاحت مصنوعی است که مردم آن را بلغت می نامند؛ زیرا ما با کسانی موافق نیستیم که فکر می کنند دانش علوم سیاسی نیازی به فصاحت ندارد و هیچ ارتباطی با آن ندارد (art.uwaterloo.ca).

کارل اشمیت و امر سیاسی

کارل اشمیت و لاکلا و موفه از امر سیاسی سخن گفته اند، سخن گفتن از امر سیاسی از نظر این متفکران به این معنا است که سیاست تنها در حوزه دولت و نهادهای مدنی و ارتباط بین شهروندان با یکدیگر و شهروندان با دولت خلاصه نمی شود، بلکه سیاست در هرگونه روابط اجتماعی مانند سبک های مختلف زندگی، مسائل اجتماعی، فرهنگی، پزشکی و... نیز در بر گرفته می شود و عرصه سیاست، عرصه بسیار وسیع و متنوعی است که آکنده از تمایزها و تفاوتها و تضادهاست. به عبارت دیگر مسئله اشمیت و لاکلا و موفه با تسامح عبارت است از اینکه چطور می توان در این دنیای براز تعارض و به اصطلاح موفه آنتاگونیستی و به قول کارل اشمیت دوست- دشمنی به چه طریقی زندگی نمود؟ از نظر کارل اشمیت تمایز بین دوست و دشمن تعیین بخش وجود یک ملت است. اگر ملتی دیگر توان یا اراده بر ساختن دوست و دشمن را برای خود نداشته باشد یا با اعلام دوستی با کل دنیا، خلع سلاح داوطلبانه را بپذیرد از وجود سیاسی خود دست شسته است. دشمن ناشی از یک جماعت و گروه است و نه یک شخص در مقابل دیگری. نقطه اوج امر سیاسی

هنگامی است که در آن دشمن به فرم کاملاً روشن دشمن به شمار می‌رود و اشمیت دولت را به واسطه امکان کشمکش و ستیز دائمی در نظر گرفت (نظری، ۱۳۹۴: ۱۰۰۳).

لاکلا و موفه و امر سیاسی

لاکلا و موفه در تحلیل گفتمان انتقادی سخن از امر سیاسی می‌گویند، لاکلا گفتمان را در کتابی به نام هژمونی و استراتژی‌های اجتماعی عبارت می‌داند از اینکه گفتمان به‌مانند یک توتالیتیه ساختاریافته است که در نتیجه عمل مفصل‌بندی شکل گرفته است. بنابراین از نظر لاکلا، گفتمان یک توتالیتیه (تمامیت) است و وقتی وارد حوزه گفتمان می‌شویم با مجموعه‌ای از رویدادها سروکار داریم و به خاطر ماهیتی ساختاری آن این توتالیتیه به صورت ساختاریافته شکل گرفته، گفتمان‌ها به وجهی مفصل‌بندی (آرتیکولیشن) می‌شوند و اصطلاحی است که لاکلا و موفه از گرامشی تاثیر گرفته است و شباهت به داربست ساختمان دارد که یک سری مفصل‌ها در آن شکل می‌گیرد. روابط این مفصل‌بندی‌ها به صورت اقتضای (دلخواهانه و امکانی) است که بر اساس قدرت شکل می‌گیرد ضرورت طرح امر سیاسی موف و تحلیل گفتمان به ناکارآمدی جهان‌شمول، روشنگری در قالب دو الگوی لیبرالیسم و سوسیالیسم و متعاقب آن ضرورت نوعی تغییر پارادایمی در ادراک سیاسی ریشه دارد. موف در آثار خود می‌کوشد به نقد و اساسی سیاست گفتمان لیبرال دموکراسی پردازد و بر اساس رویکردی سازنده امکان ارائه بدیل‌های جدید سیاسی را فراهم آورد. او با ایجاد تمایز بین دموکراسی و لیبرالیسم، و لیبرالیسم و سرمایه‌داری اقدام می‌ورزد، به طوری که سرمایه‌داری را مضموم ولی در لیبرالیسم قائل به نوعی پلورالیسم است (موف، ۱۹۹۳: ۸).

موف هدف خود را در کتاب درباره امر سیاسی دوگانه می‌داند؛ و بیان می‌نماید که اولاً متقاعد شدم که دو مدل مسلط در نظریه سیاسی دموکراتیک -مدل تجمیعی و مدل مشورتی که هابرماس از الگوی مشورتی پیروی می‌نماید، برای درک آن چالش که امروزه با آن مواجهیم کفایت نمی‌نماید. موف بیان می‌نماید که در بحث‌های نظری در نظریه

سیاسی با ارائه مدلی متفاوت مشارکت می‌نماید، چیزی که آن را مدل آگونستی دموکراسی می‌نامد. موف هدف دوم خود را در انطباق بانگیزه اصلی، یعنی انگیزه سیاسی می‌داند و تلاش دارد که بفهمد چرا، جامعه ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم، جامعه‌ای که آن را یک جامعه پسا سیاسی می‌نامیم، نوعی بی‌میلی فزاینده نسبت به نهادهای سیاسی وجود دارد، موفه انتقاد به لیبرالیسم و سوسیالیسم را وارد می‌داند به نظر می‌رسد در لیبرالیسم و سوسیالیست به دلیل عدم تکرر به آن‌ها انتقاد می‌نماید و در نظر نگرفتن تکرر را پسا سیاست می‌گوید. از نظر موف آنتا گونیسیم جزء جدائی‌ناپذیر امر سیاسی است ولی این آنتاگونیسیم می‌بایست تبدیل به آگونیسیم شود یعنی تضادها نباید منجر به حذف شود بلکه می‌بایست منجر به رقابت شود. از نظر موف مادامی که تعارض وجود داشته باشد، منازعه نیز هست و بر نقش سازنده دیگری در ساخت هویت اشاره می‌نماید.

در تعبیر آنتا گونستی از سیاست، قدرت، منازعه، تعارض و تخصم، پویای هویت سیاسی قلمداد می‌شوند (موف، ۱۳۹۱: ۱۱)؛ بنابراین مدل اجماع در لیبرال دموکراسی به استقرار دیدگاه پسا سیاسی کمک می‌نماید و آنتا گونیسیم بالقوه را از بین می‌برد (همان: ۱۴). موف ماهیت هستی‌شناختی امر سیاسی را در ضرورت حضور و بقای رویکردهای آنتاگونستی به‌عنوان واقعیتی گریزناپذیر می‌داند، اما باهدف تبدیل دشمن به مخالف، قائل به تبدیل آنتا گونیسیم به آگونیسیم است. این بدان معناست که باید بین طرف‌های درگیر نوعی پیوند مشترک وجود داشته باشد. به‌طوری‌که آن‌ها مخالفان خود را دشمنانی تلقی نکنند که باید از روی زمین محو شوند؛ اما نباید مخالفان را صرفاً رقبای تلقی نمود که منافعی را می‌توان از طریق مذاکره تأمین نمود یا از طریق رایزنی با آن‌ها به صلح و آشتی رسید، زیرا در این حالت ظاهراً آنتاگونیسیم محو یا نابود می‌شود و تبدیل به آگونیسیم می‌شود. تفاوت اصلی میان دشمنان و رقا این است که رقا به‌اصطلاح با یکدیگر دوستانه دشمن‌اند، به این معنا که چیزی مشترک دارند. آن‌ها از فضای نمادین مشترکی بهره می‌برند؛ بنابراین آنچه یک اجماع تعارض‌آمیز نامیده می‌شود، ممکن است میان آن‌ها وجود داشته باشد. آن‌ها بر

اصول سیاسی-اخلاقی ای که اجتماع سیاسی نسبت به آن آگاهی دارد توافق دارند، اما در خصوص تفسیر این اصول اختلاف نظر دارند. دموکراسی در فرم آگونیستی، میانجی خلق نهادهای است که سبب تعارض‌ها در سطح رقابت می‌شود و آگونیسم، نوعی آنتاگونیسم رام شده است. از نظر موف امکان وجود یک دموکراسی مبتنی بر پلورالیسم و تبدیل آنتاگونیسم به آگونیسم است. به عبارت دیگر از نظر موف آنتاگونیسم رابطه ما، آن‌های است که دو طرف دشمنانی تلقی می‌شدند که در هیچ زمینه مشترکی سهم و شریک نیستند. آگونیسم، رابطه ما و آن‌های است که هیچ راه عقلانی برای حل منازعاتشان وجود ندارد، لذا مشروعیت مخالفان‌شان را به رسمیت می‌شناسند. آن‌ها مخالف هستند و نه دشمن ... و وظیفه دموکراسی تبدیل آنتاگونیسم یا خصومت به آگونیسم است (موف، ۲۷: ۱۳۹۱).

به نظر می‌رسد که در تبدیل آنتاگونیسم به آگونیسم موف به فرم دیالکتیک هگلی عمل می‌نماید منتهی نه بر مبنای عقلانیت، بلکه بر مبنای اراده هگل نیز بین زبان و منطق رابطه برقرار نموده از نظر هگل زبان در چهار جایگاه بررسی می‌شود، نخست به وجه نشانه‌ای زبان اشاره می‌نماید که در دوائر المعارف علوم فلسفی بحث می‌نماید و در وجه دیگر به حکایتی بودن زبان می‌پردازد که در نزد هگل به شکل وحدت نظر دارد و وجه دیگر زبان وجه معنای آن است که تحت عنوان بازنمای است و وجه دیگران عرفی است که شروع پدیدارشناسی روح است (حاجی بیگلو، ۱۳۹۷: ۴). به نظر می‌رسد که وجه نشان‌های زبان به معنای نسبت بین دال‌ها با یکدیگر در موفه در تشکیل مفاصل نقش دارد.

نقد لاکلا و موفه به لیبرالیسم

به نظر می‌رسد که لیبرالیسم به دلیل در نظر نگرفتن تکثر و تضادها و حرکت در جهت یکسان‌سازی نمی‌تواند به نسبت سنجی آنتاگونیسم به آگونیسم برسد و نقدهای را که مبتنی بر مؤلفه‌های لیبرالیسم است به آن وارد می‌نماید، در لیبرالیسم فردگرای و عقلانیت موضوع بااهمیت است و لاکلا و موفه در شکل‌گیری دموکراسی رادیکال ان را یک‌جانبه‌گرای می‌دانند و همچنین دموکراسی رادیکال بر اساس عقلانیت شکل نمی‌گیرد بلکه مبنای آن

میل و اراده است و از این وجه نیز به لیبرالیسم نقد وارد می‌آورد. کتاب بازگشت امر سیاسی موه تلاشی بوده تا فراموشی امر سیاسی را در گفتمان اندیشمندان لیبرال نشان دهد. بازگشت امر سیاسی می‌تواند به مانند همزیستی مسالمت‌آمیز قطب‌های متعارض در گستره نظام دموکراتیک است (موف، ۱۳۹۲: ۲).

موف در رالز و فلسفه سیاسی مدرن بیان می‌کند که چگونه بدون توجه به نگاه اشمیتی سنت لیبرال در جایگاه واقعی خود قرار نمی‌گیرد و از نظر موف هر اجماع سازی بر اساس عقلانیت، باعث حذف تکثرگرایی می‌شود و رالز اندیشمندی بوده که مرزی بین عقلانیت و غیر عقلانیت قائل بوده و غیر عقلانیت را حذف نموده. بنابراین موف برای بیرون رفت از چنین موقعیتی از راهبرد گفتمانی استفاده می‌نماید و به دنبال تعمیق آزادی‌های مدنی در غرب به نفع جنبش‌های سیاسی اجتماعی حذف شده مانند فمینیسم، سیاهان، کارگران است و در برابر منطق زنجیره تفاوت نظام‌های لیبرال منطق زنجیره هم ارزی را قرار می‌دهد تا در پرتو آن بتواند میان فردگرایی لیبرال و اجتماع‌گرایی دموکراتیک جمع ایجاد نماید (موف، ۱۳۹۲: ۳۸). مهم‌ترین نقد موف به دنیای نظام لیبرال دموکراتیک عبارت است. چنین است:

الف- نقد عقل‌گرایی مدرن در لیبرالیسم: معرفت‌شناسی مدرن لیبرال با ایجاد چرخشی بنیادین در مبادی روش‌شناختی علم، تلاش کرد با طرح منطقی جدید زمینه‌های لازم را برای خودآگاهی و خود فهمی انسان ایجاد کند. مفهوم محوری مندرج در این منطق جدید عقلانیت و خردباوری، شک دستوری، دکارتی و باور به نیروی سازنده عقل به‌عنوان امری قائم بالذات و اعتقاد به این امر است که می‌توان نوعی وضوح و شفافیت را که تنها عقل قادر به ارائه آن است، به عرصه حیات انسانی ارزانی داشت؛ بنابراین عقل مرکز وحدت دهنده‌ای است که در آن همه انرژی‌ها، سوانق و امیال در یک مرکز مشترک به وحدت می‌رسند (نظری، ۱۳۹۰). موف در نقد چنین رویکردی و تحت تأثیر دیدگاه آنتونی نگری در کتاب انبوه خلق و قدرت، معتقد است، عقل‌گرایی مدرن با ید نادیده

گرفته شود، عواطف و احساسات انسانی به‌عنوان عناصر برانگیزاننده هویت و تأکید بر عقلانیت صرف موجب شده جایگاه شور و هیجان در متن زندگی انسان‌ها نادیده گرفته شود. (موف، ۱۳۹۱، ۱۳، ۲۹).

ب: نقد عام‌گرای لیبرال: موف در نقد دیدگاه‌های خوش‌بینانه که تحولات برآمده از مدرنیته و جهانی‌شدن را موجود ظهور نوعی الگوی همگون‌سازی و جهان‌شمول می‌دانند، معتقد است که جهان‌شمولی لیبرال دموکراسی تصویری ساده‌لوحانه است. او با نقد و واسازی مفاهیمی مانند دموکراسی مطلق، دموکراسی جهان‌وطن‌گرا، سیاست جهان‌وطن‌گرا، دموکراسی گفت‌وگویی و حکمرانی خوب به معنای سازوکارهای سازمان‌یافته و هماهنگ ساختار تصمیم‌گیری این ایده را مطرح می‌کند که نمی‌توان از یک جوهر مشترک دموکراتیک و مجموعه‌ای هماهنگ و غیر متعارض سخن گفت.

موف با چالش کشیدن دیدگاه‌های آنتونی گیدنز، اولریش بک، یورگن هابرماس و ژاک رانسیر در زمینه اجماع و آشتی و جهان‌شمولی لیبرال دموکراسی به واسطه عدم امکان دستیابی به اجماع عقلانی و ماهیت برون‌گذارانه یا دفع‌کننده آن، از ضرورت شکل‌گیری عصر پسا دموکراتیک سخن می‌گوید که باید کاملاً دربرگیرنده و فراگیر باشد. موف از عصر پسا دموکراتیک یاد می‌نماید و آن را عصری می‌داند که در آن به‌جای اجماع، که نبودکننده دموکراسی است، شاهد شکل‌گیری تکثر و تنوع و کنش سیاسی در چهارچوب متعارض و متخالف با یکدیگر هستیم، ریشه‌های این دیدگاه که قائل به نوعی کثرت‌گرایی دموکراتیک است، پیش‌ازاین در اندیشه‌های آیزابریلین، جان گری و مایکل والزر، جوزف راز وجود داشته است. البته در افراد یادشده عقلانیت مانند موف به زیر سؤال نرفته است و پلورالیسم عقلانی است. متفکران یادشده و موف در این زمینه استدلال می‌کنند که برای رادیکال نمودن ایده پلورالیسم با این هدف که به ابزاری برای تعمیق انقلاب دموکراتیک مبدل شود، باید از عقل‌گرایی، فردگرایی و عام‌گرایی عبور نمایم. تنها در این شرایط خواهیم توانست اشکال چندگانه، متابعت / فرمان‌برداری موجود در روابط اجتماعی را

درک کنیم و چهارچوبی را برای مفصل‌بندی منازعات متنوع دموکراتیک حول محور، نژاد، طبقه، جنسیت، محیط‌زیست و... فراهم می‌نماید (موفه، ۱۹۹۳:۷). به عبارت دیگر لا کلا و موفه با لیبرالیسم و سوسیالیسم از وجه جهان‌شمول گرای با لیبرالیسم و سوسیالیسم مشابه است ولی در این دو ایدئولوژی به این دلیل که تکثر نیست لذا به نقد جهان‌شمول گرای از وجه نبود تکثر در لیبرالیسم و سوسیالیسم می‌پردازد.

ج- نقد یک‌جانبه‌گرای: پرسش اساسی موفه این است که آیا فروپاشی کمونیسم همان‌گونه که فوکویاما ادعا می‌نماید، پایان تاریخ است، یا آغاز عصر جدیدی برای پروژه دموکراتیک تلقی می‌شود؟ (موف، ۱۳۹۱:۱۶۷). موف بر این باور است که پیروزی لیبرال دموکراسی بیشتر حاصل فروپاشی دشمن است تا موفقیت‌های آن خیزش راست افراطی از نظر موف ظهور مجدد بنیادگرایی و به حاشیه رفتن تدریجی تعداد زیادی از مردم بیانگر این است که دموکراسی‌های غربی با شرایط مطلوب بسیار فاصله دارند و شرایط در این کشورها چندان رضایت‌بخش نیست (موف، ۱۳۹۲:۱۷).

د- نقد فردگرای: فردگرایی از نظر موف که در لیبرالیسم مورد نظر است نمی‌تواند تعارض‌ها را به آن وجهی که اشمیت و موفه می‌گویند در نظر بگیرد و این مسئله از دیدگاه موف فردگرایی ریشه در لیبرالیسم دارد که به نفی امر سیاسی منجر می‌شود. موف جنبش‌های محافظه‌کاری جدید را ضد دموکراتیک می‌داند (موف، ۱۳۹۴:۴۴)؛ زیرا این جنبش‌ها در جهت حذف تکثر می‌باشند. از نظر موف برای رادیکال نمودن دموکراسی و انقلاب دموکراتیک باید از عقل‌گرایی، فردگرایی، عام‌گرایی عبور نمود. به میل و اراده و کنش توجه داشت تنها در این شرایط است که خواهیم توانست اشکال چندگانه متابعت/فرمان‌برداری موجود در روابط اجتماعی را درک کنیم و چهارچوبی را برای مفصل‌بندی منازعات متنوع دموکراتیک حول محور نژاد، طبقه، جنسیت و محیط‌زیست

فراهم نمود. در چنین وضعیتی که تفاوت‌ها و تکثرها و تضادها به رسمیت شناخته شوند، امکان شکل‌گیری دموکراسی رادیکال است.

–جهان‌شمول‌گرایی و شکل‌گیری دموکراسی رادیکال از نظر موفه

ایده شهروندی دموکراتیک رادیکال می‌تواند شکلی از هویت‌یابی را در نظر بگیرد که استقرار هویت سیاسی مشترک را در میان مبارزات متنوع دموکراتیک ممکن می‌نماید؛ بنابراین دموکراسی مبتنی بر تعارض و تضاد به‌طور هم‌زمان به‌واسطه تأکید بر ماهیت اقتضای و پراگماتیک‌هویت و مفصل‌بندی مداوم آن‌ها در امر سیاسی و تحقق آن بر امکان‌مندی و امکان‌پذیری است، دموکراسی از نظر لاکلا و موفه ساخته می‌شود (اشرف نظری، ۱۳۹۶: ۲۷۴). موف این ایده را مطرح می‌نماید که تفکر رادیکال عام‌گرا است و تأکید بر جهان‌شمول‌گرایی دارد و هرگز قادر به درک خاص‌بودگی نیست، در مقابل دموکراسی رادیکال برای امر خاص، وجود اشکال متفاوت عقلانیت و نقش سنت (سنت‌های رفتاری) اهمیت قائل است. در واقع هیچ دیدگاه بیرونی به‌تمامی در مورد سنت نیست و سنت‌ها حالت پویا دارند که تأثیرگذار بر زمان حال نیز هستند (موف، ۱۳۹۲: ۳۳). موف در نقد دیدگاه‌های خوش‌بینانه‌ای مانند دموکراسی مطلق و جهانی‌شدن، حاکمیت جهان‌وطن‌گرا، دموکراسی گفت‌وگویی و حکمرانی خوب به معنای سازوکارهای سازمان‌یافته و هماهنگ ساختار تصمیم‌گیری و ضد سیاسی دانستن این نگرش‌ها به‌واسطه نادیده‌انگاشتن مخالف و تضاد در سیاست و تلاش برای استقرار الگوهای فراسوی چپ و راست، فراسوی هژمونی، فراسوی آنتاگونیسم این ایده را مطرح می‌نماید که نمی‌توان از یک جوهر مشترک دموکراتیک و یک مجموعه هماهنگ و غیر متعارض سخن گفت. از نظر موف نظم نوین جهانی معنا ندارد و در حال حاضر به دنبال و شاهد انفجار خاص‌گرایی و چالش‌فزاینده عام‌گرایی غربی هستیم (موف، ۱۳۹۲: ۱۵).

دموکراسی رادیکال و زبان و سیاست از نظر موفه

موف در شکل‌گیری دموکراسی رادیکال که منجر به شهروندی رادیکال می‌شود از منطق گفتمانی می‌گوید که بر اساس رویارویی اعداد امکان شکل‌گیری یک اجتماع سیاسی خالص نیست (آفاحسینی، ۱۳۹۵: ۳۱). جامعه کثرت‌گرا موفه با درک فوکویی از قدرت به ایده دموکراسی رادیکال می‌رسد زیرا تکثر فضای سیاسی و ممانعت از تمرکز قدرت در یک نقطه پیش‌شرط‌های هر تغییر واقعاً دموکراتیک در جامعه است. هم‌چنین بر اساس مفهوم امر سیاسی متکثر، موفه را به‌سوی جامعه متکثر نسبتاً باثبات حول محور هژمونی قابل‌مجادله سوق می‌دهد. در واقع پروژه دموکراسی رادیکال با کثرت امر اجتماعی پیوند دارد و امکان آن مستقیماً حاصل مرکز زدای از عاملانی است که در قالب سوژه شکل می‌گیرند. از نظر موف، ما شاهد ظهور چندگانگی سوژه‌ها هستیم که درک و اندیشه درباره اشکال تکوین و تنوع آن فقط زمانی ممکن است که از مقوله سوژه یکپارچه و جوهر یکپارچه ساز دست بکشیم (همان: ۲۷۸-۲۷۹).

از نظر موف پلورالیسم بر پایه مفهوم هژمونی و ماهیت انکانی و اقتضای مفصل‌بندی‌های هژمونیک و ضرورت بررسی لیبرالیسم شهروندی، پلورالیسم، دموکراسی لیبرال و سوسیالیسم بر پایه نوعی نگرش غیر ذات‌گرایانه است، سیاست دموکراتیک، ماهیت اگزستانسیال و مبتنی بر منطق درونی خاص خود دارد و به‌مانند تجلی خاص از روابط قدرت به‌مانند یک نظم گفتمانی، وابسته به هیچ عقلانیت اجتماعی پیشینی نیست. در همین زمینه نقش حساس دال تهی به‌مانند نامی منسجم‌کننده برای خصیصه بنیادین محتمل به‌جای مفهومی یا هسته‌ای مشترک ارائه می‌شود. بر این مبنا امر سیاسی به‌مانند دنیای از مفصل‌بندی‌های محتمل دیده می‌شود که درعین حال به‌مانند تجمعی دوباره برآمده از خواست‌های متکثر، امر مردمی است (لاکلا، ۲۰۰۶: ۱۰۳).

سیاست دموکراسی رادیکال پروژه مدرن است و در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید مانند زنان، کارگران، سیاه‌پوستان مؤثر است، نگاه موف، نوعی نوستالژی گذشته و

بازسازی گذشته است و مبتنی بر عقلانیت برتر نیست. موفه به همراه لاکلا نظریه دموکراسی مجادله‌ای را ارائه می‌دهد. این نظریه بر مفروضات پسا ساختارگرایانه بنا شده است. از منظر انسان‌شناسی، موفه انسان را نه موجودی صرفاً عقلانی بلکه موجودی پیچیده می‌داند که در روابط اجتماعی ساخته می‌شود (موفه، ۱۳۹۱: ۳۵).

موفه مانند هابز نگاه بدبینانه نسبت به انسان دارد، هم‌چنین از نظر موفه، هستی فاقد جوهر و بنیان ثابت است (هورات، ۱۳۸۸: ۲۰۵). به بیان ساده موفه هستی را نظام متکثر، احتمالی، متغیر و گشوده می‌داند (موفه، ۱۳۸۸: ۲۰۲). موفه معرفت را نسبی می‌داند و به نیروی عقل خوش‌بین نیست و بر آن است که شناخت بر اساس بازی‌های زبانی و تجربه زیستی متفاوت است (پیشین). به هر حال، موف بر آن است که کثرت در فضای اجتماعی به نظرهای مخالف و ارزش‌های متعارض مجال بروز داده می‌شود و نه اینکه حذف می‌شود. به تعبیر موفه، همین که بپذیریم مواضع سوژگی را نمی‌توان به اصل بنیانی واحد ارجاع داد، می‌توان پلورالیسم را رادیکال تلقی کرد. این پلورالیسم رادیکال دموکراتیک است، بدین معنا که شکل یابی مستقلانه هر یک از هویت‌ها نتیجه جابجای‌ها تصور برابری خواهانه است. از این رو پروژه دموکراسی رادیکال متکثر در معنای اولیه خود چیزی غیر از مبارزه بر سر خود آئین‌سازی پیشینه قلمروهای بر پایه تعمیم منطق مساوات طلب هم‌ارز نیست (لاکلا و موف: ۱۳۹۲: ۲۵۸).

- جامعه مجادله‌ای: به عقیده موفه، جامعه دموکراتیک نیازمند مباحثه درباره بدیل‌های ممکن است و باید اشکال سیاسی برای هویت‌یابی جمعی در حول مناصب دموکراتیک را فراهم آورد. بی‌تردید، توافق برای دموکراسی ضروری، اما این توافق باید با مباحثه و پیکار و مجادله همراه باشد. در دموکراسی تکثرگرایانه چنین اختلاف‌های نه‌تنها مشروع، بلکه ضروری هستند. در چنین جامعه‌ای مخالفان درون چهارچوب دموکراتیک باهم روبرو می‌شوند، اما این چهارچوب را نباید امری تغییرناپذیر به شمار آورد، این چهارچوب از طریق منازعه هژمونیک در معرض بازتعریف خواهد بود (موف، ۱۳۹۱: ۲۴).

دموکراسی مجادله ای بر اساس واقعیت منازعه میان نیروهای قدرت شکل می‌گیرد و نه بر اساس آرمانی همانند اجماع عقلانی. جامعه دموکراتیک قابل مجادله هیچ مرکز واحدی ندارد. به بیان ساده، این جامعه چندمرکزی است، در این جامعه نهادهای حقوقی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... و تا اطلاع ثانوی حیات دارند. در این جامعه همواره امکان مقاومت و اعتراض وجود دارد، نهادهای اجتماعی، چنین جامعه ای را کردارهای قدرت می‌سازند، به بیان ساده عینیت اجتماعی توسط قدرت تجسم می‌یابد (موفه، ۲۰۵:۱۳۸۸)، جامعه دموکراتیک مجادله ای بر اساس منطق هژمونی بر طرد موقت دیگری مبتنی است، اما سرکوب، حذف، جذب و هم‌شکلی در آنجای ندارد. در این جامعه مرز میان خصوصی و عمومی تا حدود زیادی برچیده می‌شوند، زیرا نه فقط هویت‌ها، عواطف و افکار در حوزه عمومی ابراز می‌شوند؛ بلکه در جهت اجماع عقلانی واحدی قربانی نمی‌شوند (موفه، ۲۱۰:۱۳۸۸) بنابراین دموکراسی مشورتی هابرماس و لیبرالیسم از نظر موف در مرحله پسا سیاست قرار دارند. و منظور موف دموکراسی انتاگونیسمی است که تبدیل به آگونیسم شده است. جامعه کثرت‌گرا موفه با درک فوکویبی از قدرت به ایده دموکراسی رادیکال می‌رسد زیرا تکثر فضای سیاسی و ممانعت از تمرکز قدرت در یک نقطه پیش شرط‌های هر تغییر واقعاً دموکراتیک در جامعه است. هم‌چنین بر اساس مفهوم امر سیاسی متکثر، موفه را به سوی جامعه متکثر نسبتاً باثبات حول محور هژمونی قابل مجادله سوق می‌دهد. در واقع پروژه دموکراسی رادیکال با کثرت امر اجتماعی پیوند دارد و امکان آن مستقیماً حاصل مرکز زدای از عاملانی است که در قالب سوژه شکل می‌گیرند. از نظر موف، ما شاهد ظهور چندگانگی سوژه‌ها هستیم که درک و اندیشه درباره اشکال تکوین و تنوع آن فقط زمانی ممکن است که از مقوله سوژه یکپارچه و جوهر یکپارچه ساز دست بکشیم (همان: ۲۷۸-۲۷۹).

ویژگی‌های امر سیاسی

ویژگی‌های امر سیاسی از نظر موفه در کتاب بازگشت امر سیاسی چنین بیان می‌شود که جامعه انسانی بر فروپاشی منازعات و تفرق‌های سیاسی استوار است و از سیاست به‌مثابه امر سیاسی نام می‌برد (همان: ۳۸).

۱- امر سیاسی حول تضاد و تخاصم شکل می‌گیرد، موفه بر آن است که لیبرالیسم بعد آنتاگونیستی و تخاصم آمیز امر سیاسی را به کلی انکار می‌کند (موفه، ۱۷: ۱۳۹۱). موفه اصل آنتاگونیسم را به این صورت در نظر می‌گیرد به اعتقاد من، وجود تضاد ذات دموکراسی تکثرگراست... بنابراین، باید تضاد را حفظ نمایم و نه حذف. میل به حل تضادها به ویرانی امر سیاسی و دموکراسی می‌انجامد (موفه، ۱۳۸۹: ۳۸۱).

۲- امر سیاسی در حوزه اجتماعی رخ می‌دهد و تخاصم ویژگی پایدار کنش اجتماعی است. از این و روابط اجتماعی بر اساس تخاصم مفصل‌بندی می‌شود (لاکلا و موفه، ۱۳۹۲: ۲۳۹).

۳- امر سیاسی بر تمایز خود (دوست) و دیگری (دشمن) مبتنی است. از نظر موفه خود و دیگری همواره در موقعیت اجتماعی متفاوت قرار دارند و هر یک نیز بر اساس این موقعیت‌های متفاوت راه و روش خاص خود را دنبال می‌کنند (موفه، ۱۳۸۸: ۲۰۷). بدین معنا، امر سیاسی موقعیت‌مند است. بر اساس برداشت آگونیسمی از امر سیاسی، ساختار هژمونیک صرفاً ساخت‌های موقتی و عملی‌اند که می‌توانند در نتیجه منازعات آگونیستی بین مخالفان از نو مفصل‌بندی و دگرگون می‌شوند. امر سیاسی انتولوژیک است. و لوگوسی وجودی، به معنای هایدگری در آن شکل می‌گیرد.

مؤلفه‌های دموکراسی رادیکال و نسبت بین زبان و سیاست از نظر موفه

مؤلفه‌های دموکراسی رادیکال و نسبت بین زبان و سیاست از نظر موفه عبارتند از:

- تقدم امر سیاسی بر امر اخلاقی

یکی دیگر از وجوه تشخیص امر سیاسی، نقد اولویت یافتن مفاهیم اخلاقی (خوب، بد، درست، غلط) بر مقوله‌بندی‌های سیاسی در قالب خود و دیگری است و ماهیت امر سیاسی

بر آنتاگونیسم شکل می‌گیرد. موفه همچنین بامعرفت مبتنی بر امر استعلائی و پیشینی مخالف است و تلاش می‌نماید روابط سیاسی و اجتماعی را بر مبنای امر واقع (عینیت) اجتماعی تحلیل کند (موفه، ۱۳۹۱: ۲۴). از نظر غایت شناسی موفه بر آن است که تاریخ فاقد آغاز و پایان مشخص است و بر همین اساس روی نگاه خطی به تاریخ را رد می‌نماید (موفه، ۱۱). فمینیسم و جنبش‌های اجتماعی جدید جزء مسائلی است که موف به آن می‌پردازد. ارزش‌ها در موفه در اجتماع شکل می‌گیرند. به نظر می‌رسد که این نگاه در موفه مشابه تبارشناسی نیچه و فوکو است که از نوعی هستی‌شناسی سیاسی سخن می‌گوید.

تمایز بین آنتیک (ontic) و انتولوژی (ontology) از نظر موفه

موف در کتاب امر سیاسی تصریح می‌نماید که تمایز مفاهیم آنتیک و انتولوژی در چهارچوبی فلسفی مطرح است که از هایدگر گرفته است (موفه، ۱۹۹۳: ۸). آنتیک-هستی غیر اصیل، همان موجود و علم آنتیک به معنای علم و حقیقت تجربی است که ارتباط خود را با وجود قطع کرده و نظریه آینه‌ای زبان محوریت دارد. اما انتولوژی به معنای وجودی است. از نظر موف ما به لحاظ آنتیک خودمان هستیم، اما از نظر انتولوژی بیشتر فاصله از خودمان داریم بدین معنا که ما خودمان هستیم، اما خود را نمی‌شناسیم؛ بنابراین هدف انتولوژی (هستی‌شناسی بنیادین) تعیین شروط پیش امکان خود آن انتولوژی‌های است که بر دانش‌های آنتیک مقدم هستند و بنیان آن را فراهم کرده و حقیقت آنتیک را آشکار می‌سازد (هلیدگر، ۱۳۹۶: ۱۶). موفه آنتیک را به معنای امور روزمره و غیر اصیل می‌توان در نظر گرفت و انتولوژی به معنای در نظر گرفتن تفاوت‌ها در زنجیره هم ارزی می‌توان بیان داشت و عامل نسبت بین زبان و سیاست را می‌توان در نظر گرفتن تفاوت‌ها و تکررها و ایجاد زبان برای بیان این تفاوت‌ها به معنای انتولوژیک آن در نظر گرفت. در سیاست امری حاشیه‌ای مسائلی از قبیل سیاست‌رهایی، شکل‌گیری دموکراسی رادیکال است. از نظر موف برای رادیکال نمودن دموکراسی و انقلاب دموکراتیک باید از عقل‌گرایی، فردگرایی، عام‌گرایی عبور نمود. پس اشکال چندگانه متابعت/فرمان‌برداری موجود در

روابط اجتماعی را درک و چهارچوبی را برای مفصل‌بندی منازعات متنوع دموکراتیک حول محور نژاد، طبقه، جنسیت و محیط‌زیست فراهم می‌گردد.

موف در نقد دیدگاه‌های خوش‌بینانه‌ای مانند دموکراسی مطلق و جهانی‌شدن، حاکمیت جهان‌وطن‌گرا، دموکراسی گفت‌وگویی و حکمرانی خوب به معنای سازوکارهای سازمان‌یافته و هماهنگ ساختار تصمیم‌گیری و ضد سیاسی دانستن این نگرش‌ها به واسطه نادیده انگاشتن تخالف و تضاد در سیاست و تلاش برای استقرار الگوهای فراسوی چپ و راست، فراسوی هژمونی، فراسوی آنتاگونیسم این ایده را مطرح می‌نماید که نمی‌توان از یک جوهر مشترک دموکراتیک و یک مجموعه هماهنگ و غیر متعارض سخن گفت. از نظر موف نظم نوین جهانی معنا ندارد و در حال حاضر به دنبال و شاهد انفجار خاص گرای و چالش‌فزاينده عام‌گرای غربی هستیم (موف، ۱۳۹۲: ۱۵). از نظر موف آنتاگونیسم جزء جدائی‌ناپذیر امر سیاسی است ولی می‌بایست تبدیل به آگونیسم شود یعنی تضادها نباید منجر به حذف شود بلکه می‌بایست منجر به رقابت شود. از نظر موف مادامی که تعارض وجود داشته باشد، منازعه نیز هست و بر نقش سازنده دیگری در ساخت هویت اشاره می‌نماید. در تعبیر آنتاگونیستی از سیاست، قدرت، منازعه، تعارض و تخصص، پویای هویت سیاسی قلمداد می‌شوند (موف، ۱۳۹۱: ۱۱)؛ بنابراین مدل اجماع در لیبرال دموکراسی به استقرار دیدگاه پسا سیاسی کمک می‌نماید و آنتاگونیسم بالقوه را از بین می‌برد. تأکید بر زنجیره تفاوت به جای هم‌ارزی در نسبت بین زبان و سیاست از دیدگاه موفه منطق تفاوت با غیریت یاد می‌شود. منطق تفاوت، ویژگی متکثر بودن جامعه اشاره دارد و بر تمایزها و تفاوت‌ها میان نیروهای اجتماعی تأکید دارد، منطق تفاوت می‌کوشد از راه تأکید بر تفاوت‌ها و تنوعات و به تبع آن اختلافات موجود در اجتماع زنجیره هم‌ارزی موجود را به هم بریزد و در اینجا غیریت و تضاد نمایان می‌شود، اما هم‌ارزی در ایجاد رفع تفاوت و ایجاد مشابهات و یا پنهان نمودن تفاوت‌ها است که اگر هم تکرر باشد این تکررها به تضاد تبدیل نمی‌شود مانند گفتمان لیبرالیسم و سوسیالیسم.

نتیجه گیری

نتیجه گیری که از این مقاله می توان گرفت آن است که لاکلا و موفه که در نوع نگاه خود به پسا سیاست توجه می نماید، با نوع نگاه های قبل از خود متفاوت می باشند، تفاوت آن ها با نو رویکرد کلاسیک مانند افلاطون و ارسطو آن است که ذات گرایانه نمی نگرند و سیاست را در نسبت می بینند و تفاوت آن ها با نگاه مدرن پیش از خود مانند کانت و لیبرالیسم آن است که قائل به منطق هم ارزی بر مبنای تشابه نمی باشند و تکرار را بر مبنای تضاد ولی نه مانند کارل اشمیت که به حذف می انجامد بلکه از تبدیل تضادها به رقابت و نه حذف سخن می گویند و به این فرایند دموکراسی رادیکال می گویند، در این شیوه از دموکراسی عواملی مانند زبان به معنای هایدگری آنکه آن را خانه وجود می داند نقش دارد و این وجه از زبان حلقه ای است که از طریق به رسمیت شناختن تفاوت ها عمل می نماید، به عبارت دیگر زبان در ایجاد هژمونی و ضد هژمون نقش دارد یعنی عملکرد زبان را در شکل گیری دموکراسی رادیکال از دید لاکلا و موفه هم می توان ایجابی در جهت شکل گیری هژمونی و هم سلبی در جهت از بین بردن هژمونی می توان نام برد، لذا به نظر می رسد که نگاه آن ها با تحلیل گفتمان میشل فوکو متفاوت است زیرا فوکو تنها به شکل گیری گفتمان در جهت اپیستمه غالب توجه می نماید، اما لاکلا و موفه در نگاه سلبی خود به دنبال راهی در جهت بیرون آمدن از اپیستمه غالب فوکوئی که هژمون می شود می باشند و به شکل گیری گفتمان جدید در فرایند تبدیل انتاگونیسیم (ضدیت) به اگونیسیم (رقابت) می رسند. به عبارت دیگر مسئله فوکو دموکراسی نیست بلکه تنها شکل گیری گفتمان است یعنی شرايطی که گفتمان به وجود می آید ولی در لاکلائو موفه دموکراسی را می توان وضعیتی دانست که امکان شکل گیری گفتمان های جدید که با قبلی متفاوت است را دنبال می نمایند. از وجهی دیگر می توان تضادها و مفصل بندی را در دیدگاه هگل نیز یافت زیرا هگل نیز در آثار خود دیالکتیک خود را بر مبنای ضدیت مفهوم بندی می نماید، منتهی هگل در مورد وحدت دیالکتیکی خود از وحدت آگاهی در خود و آگاهی برای

خود می‌گوید که بر مبنای شکل‌گیری آگاهی و عقلانیت در تاریخ است که منجر به آزادی می‌شود. ولی در لاکلا و موفه این هژمونی یا ثابت شدن از وجه عقلانی نیست بلکه از وجه غیرعقلانی است و بر اساس عواملی مانند میل و اراده و بیشتر جنبه رتوریکال دارد و نه مانند هگل جنبه عقلانی ندارد، و بسیار سست است که در هر لحظه دچار اضمحلال و شکل‌گیری گفتمان جدید می‌شود.

در تحلیل گفتمان انتقادی رویکردهای متفاوتی وجود دارد برخی از این رویکردهای انتقادهای جدی نسبت به سوژه دکارتی و ایدئولوژی دارند مانند تحلیل گفتمان فوکو در روش دیرینه‌شناسانه وی و برخی مانند روش تحلیل فرکلاف به مسئله ایدئولوژی توجه می‌نماید و برخی مانند ون دایک به شکل‌گیری نابرابری‌های اجتماعی توجه می‌نماید و برخی مانند لاکلا و موفه از وجه شکل‌گیری دموکراسی و رسیدن به صلح به این روش توجه می‌نمایند، علی‌رغم تفاوت‌های که در این روش‌ها وجود دارد نکته حائز اهمیت که توجه به آن می‌شود شکل‌گیری گفتمانی است در مورد حقیقت به عبارت دیگر این روش‌های گفتمانی همگی تحت تأثیر تبارشناسی نیچه قائل به این موضوع هستند که حقیقت در اثر قدرت شکل می‌گیرد و با یک حقیقت واحد مواجه نیستیم و قدرت همواره گفتمان‌های رقیب را به حاشیه می‌راند و این روش‌ها هر کدام از وجهی به این حاشیه روی توجه می‌نمایند برای مثال لاکلا و موفه از شکل‌گیری انتاگونیسیم به جای اگونیسیم سخن می‌گویند، به معنای شکل‌گیری رقابت به جای دشمنی که در دموکراسی رادیکال متجلی می‌شود و یا ون دایک این حاشیه‌ها در قالب نابرابری اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌دهد و در گفتمان فرکلاف به موضوع ایدئولوژی و حاشیه‌سازی‌ها و سرکوب توجه می‌شود، بعضی از این روش‌ها در سطح توصیفی می‌باشند مانند فوکو و برخی در سطح انتقادی مانند ون دایک و فرکلاف و برخی در سطح رسیدن به دموکراسی مانند موفه؛ و روش تحلیل گفتمان انتقادی را می‌بایست طیفی مورد بررسی قرارداد.

منابع

- ارسطو (۱۳۷۱). سیاست، حمید عنایت، تهران: سازمان آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱
- اشرف نظری، علی (۱۳۹۴). بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه اشمیت، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۵، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۴، صص ۹۹۱-۱۰۱۴
- آقا حسینی، علیرضا. (۱۳۹۵)، بازگشت امر سیاسی از دیدگاه شانتال موفه و ارنستولاکلا، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال شانزدهم، شماره چهارم، مهر و آبان ۱۳۹۵، شماره صص ۲۵-۴۳
- آقا گل زاده، فردوس (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان انتقادی تهران: علمی و فرهنگی امیررضائی پناه؛ سمیه شوکتی مقرب (۱۳۹۷)، تحلیل گفتمان سیاسی، چاپ دوم، نشر تپسا، ۱۳۹۷
- بهرامی رهنما (۱۳۹۹)، تحلیل گفتمان انتقادی رمان ماهی‌ها در شب می‌خوابند بر اساس آرای نورمن فرکلاف، متن پژوهی ادبی، سال ۲۴، شماره ۸۵، پاییز ۱۳۹۹، صص ۲۸۵-۳۱۴
- فرکلاف، ن. (۱۳۷۹). تحلیل گفتمان انتقادی. ترجمه: پیران و همکاران. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- محمدتقی مقدمی (۱۳۹۰)، نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موفه، معرفت و فرهنگ اجتماعی، سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۰.
- محمدهادی حاجی بیگلو (۱۳۹۷)، نسبت زبان و منطق در فلسفه هگل، فلسفه: سال ۴۶، شماره دو، پاییز و زمستان، صص ۱-۲۲
- منوچهری، عباس (۱۳۹۳)، رهیافت و روش در علوم سیاسی، نشر سمت، ۱۳۹۳، تهران
- موفه، شانتال (۱۳۹۳)، بازگشت امر سیاسی، مترجم: جواد گنجی، نشرنی، تهران، ۱۳۹۳
- موفه، شانتال، (۱۳۹۷)، بازگشت امر سیاسی، ترجمه عارف قوامی مقدم، تهران، رخ دادنو

موفه، شانتال، ارنستولاکلا (۱۳۹۷)، هژمونی و استراتژی سوسیالیستی به سوی دموکراسی
دموکراتیک رادیکال، مترجم: محمدرضای، نشر ثالث، تهران، ۱۳۹۷
هوراث، دیوید (۱۳۹۷)، گفتمان، ترجمه: احمد صبوری، نشر آشیان، چاپ اول، ۱۳۹۷،
تهران
ون دایک، تنو، ای، (۱۳۸۲)، مطالعاتی در تحلیل گفتمان از دستور متن تا گفتمان انتقادی

- Amalsaleh, E. & Sajjadi, S. (2004). War representation in the Bush's September 11th speech, *IJAL*, Vol.7, No.1, PP:25-43.
- Fairclough, N. (2003). *Analysing discourse: Textual analysis for social research*. New York: Routledge.
- Hoepfner, Y. M. (2006). *Critical Discourse Analysis*.
- Jones, Peter E. (2007). Why there is no such thing as "critical discourse analysis". *Language & Communication* 27, pp. 337-368.
- Rahimi, M. & Amalsaleh, E. (2008). Discursive Representation of the Winner and Loser: The Case of Reports. *IJAL*, Vol.11, No.1.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Critical Discourse Analysis*, To appear in Tannen, D. & Schiffrin, D. & Hamilton, H. (Eds), *Handbook of Discourse analysis (in preparation)*, PP:352-371.